



۷ ثور ۱۳۹۵



خلیل الله خلیلی

ناهید و دختران قهرمان کابل به مناسبت فاجعه هفت ثور کودتای خلق و پرچم

تبصره ناشر:

این شعر ملکوتی استاد استادان سخن و بیغمیر شعر و ادب دری از طرف ولی احمد نوری دوستدار راستین و وفاشعار استاد بزرگ انتخاب شده و از صفحات ۲۴۰ تا ۲۴۲ کلیات اشعار سالار شعر و ادب و پدر شعر مقاومت در برابر استعمار سرخ و کودتای دنی و ویرانگر ۷ ثور یعنی کودتای خلق و پرچم اخذ و توسط خود شاعلی نوری تایپ و تنظیم شده است که هر فرد و هر مصراع آن کتابی را در بر دارد و بیانگر دردها و آلام ملت افغانستان است. و تصاویری را از آن روزگار و از آن فجایع با شعر نقاشی کرده است که نه در سابق و نه در حال نظیر آن دیده نشده است.

به مناسبت همین گونه اشعار و نوشته های ضد تجاوز شوروی بر افغانستان و نوکران ریزه خوار شان بوده که پرچمی ها و خلقی های سوداگر وطن بر ضد ایشان برخاسته اند و از هیچ گونه توهین و بی حرمتی و تهمت و بهتان خائنه و دور از شرافت قلم و اخلاق افغانی دریغ نکرده اند و هنوز هم اوراق مفت رسانه ها را سیاه و کثیف می سازند و فراموش کرده اند که کاروان شهرت، حیثیت و بزرگی این بزرگ مرد تاریخ ادب و سیاست افغانستان به پیش می رود و به پیش رفته است و به لق لقم مرداری چند از دستگاه های خائن و مردار خلق و پرچم نظیر شورای انقلابی و کمیته مرکزی آلوده نمی شود!!!



افق خندید و خورشید از فراز کوه سر بر زد
شعار پرچم داس و چکش را پشت هر در زد

سحر شد مرغ حق بر کنگر عرش برین پر زد
به کوی و برزن کابل سپاه کفر سنگر زد

*** **

وداع دختر و مادر بود فرخ تماشایی
یکی لخت دلش را می برد گرگ جگرخایی

** * **

دو موجود جدا گردد زهم پیری و برنایی
یکی را جز شهادت نیست در خاطر تمنایی

درین لحظه که هر جنبیدن مژگان زبان دارد
دو دل آری دو دل قصد وداع جاودان دارد

** * **

دو چشم خون فشان با همدگر راز نهان دارد
سهی سروی ز منزل عزم جنگ دشمنان دارد

تو امشب می روی ز آغوش گرم من به سنگر ها
در آن وادی که می غلتد به سان گوی ها سرها

** * **

پرافشان چون کبوتر ها میان کام اژدر ها
در آن وادی که میخوابد به خون سیمینه پیکر ها

به سنگر می روی مادر فدای قد و بالایت
به خونت آبیاری کن نهال آرزو هایت

** * **

اسیر زلف پیچانت شهید چشم شهلایت
ببر تا دامن محشر به دل داغ تمنایت

مترس از دشمن خونخوار و از تیر جگردوزش
مترس از گریگان لقمه خوار دست آموزش

** * **

مترس از بمب آتشبار زهرآلود جانسوزش
به یک فریاد مستانه به خون ترکن سرو پوزش

به سنگر می روی پیراهن گلنار در بر کن
گره زلف پریشانت به زیر سبز چادر کن

** * **

صدای آتشینت را به میدان آتشین تر کن
سرود عشق را برخوان نوای شوق را سر کن

چراغان کن به خون خود شب جشن شهیدان را
به دشمن درس ده هنگامه آزادمردان را

** * **

به اشکت خیره گردان اختران و ماه تابان را
به پیش پای خود خم کن سر میهن فروشان را

ز چشم مست شهلائی تو جوشد موج خون امشب
ز شبهای دگر باشد تپش هایت فزون امشب

** * **

نگاه خشمگینت دارد آهنگ جنون امشب
شده آن زعفرانی چهره تو لاله گون امشب

سپاه دشمن خونخوار آمد باز در جنبش
فضاء از بارش خمپاره و بمب است در لرزش

** * **

زمین کن تانکها افتاد سوی شهر در گردش
هوا پیمای گول آسا به اوج افتاده در چرخش

هزاران دختر تکبیرگوی از هر کنار آمد
پی صید کبوتر میگ های مرگبار آمد

** * **

یکی از صف برون آمد چو ماه محفل آرای
سیه پوشی، سیه چشمی، غزالی، سرو بالایی

** * **

به خاک ما چرا ای بی خدایان پای بنهادید؟
شما بنیانگذار جور و تزویرید و بیدادید!

** * **

کجا شد دعوی صلح و حقوق و خدمت انسان
چرا یک ملت آزاد شد در اشک و خون غلطان

** * **

ز چشم اشکبارش شعله آتش نمایان بود
به دستش بیرق مجراب و منبر بال افشان بود

** * **

برآمد از سپاه کفر بانگ آتشین تیری
ازین سو شد به سوی عرش والا بانگ تکبیری

** * **

به کابل کوچه کوچه عرصه محشر به پا گردید
سپاه کفر در ملک خدا فرمانروا گردید

** * **

بهر جا نعره تکبیر و چادرهای خون افشان
یکی را تیغ بر سینه یکی را تیر بر چشمان

** * **

نسیم آهسته تر بخرام کاینجا سینه چاکانند
دم آخر بخاک پاک کشور جبهه سایانند

** * **

حرم پروردگان ناز سوی کارزار آمد
صدای توپ دشمن از سر بالا حصار آمد

فرشته صورتی، فرخ رخی، خورشید سیمایی
لب جانبخش خود بکشاد و با جانسوز آوایی

به جان ما چرا ای داعیان صلح افتادید؟
ستمگارید و آدم خوار و خون آشام و جلادید!

کرملن خانه انسان بود یا لانه حیوان
چرا کشتید این زنها چرا کشتید این طفلان

ز هر حرفش شرار خشم و برق غیظ تابان بود
هنوزش حرفهای آتشین در سینه پنهان بود

مقارن با صدای خنده فرمانده پیری
دریغا گشت (ناهید وطن) ماه زمین گیری

سراپا باستانی شهر ما ماتمسرا گردید
ز خون کشتگان صد نوبهار غم بنا گردید

یکی درشعله ها سوزان یکی در موج خون غلطان
یکی را بر جگر خنجر یکی را بر دهان پیکان

عزیزان به خون خفته خیابان در خیابانند
شکسته در بهار زندگانی نو نهالانند

متاب ای آفتاب اینجا که صد ها بیکفن بینی
بخون بیگناهان سرخ صحن صد چمن بینی

** * **

بسا گلگون بدنها را جدا از پیرهن بینی
میان خار و خارا شاهدان سیمتن بینی

ز تو میپرسم ای افسانه گوی قرنهای ماه
شما دیدید آیا زیر این سیمابگون خرگاه

** * **

ز تو می پرسم ای تاریخ، ای از راز دهر آگاه
چنین هنگامه وحشت به دور سال و سیر ماه

برآ ای دست حق ای انتقام کبریا روزی
نگون کن پرچم منحوس اورا از فضا روزی

** * **

بکش این بیدایان را ز دنیای خدا روزی
جهان را پاک کن از لکه این اشقیای روزی

پایان

